

فارسی یازدهم - درس نهم

ذوق لطیف

تهیه کننده: ماندانا مهتاب دبیرستان امامت از منطقه ۴

خاله‌ام چند سالی از مادرم بزرگ‌تر بود. از شوهرش جدا شده بود. چند بچه‌اش همگی در شیرخوارگی مرده بودند و او مانده بود تنها. با آنکه از نظر مالی هیچ مشکلی نداشت و در نوع خود متمکن به شمار می‌رفت، از جهات دیگر ناشاد و سرگردان بود. تنهایی و بی‌فرزندگی برای یک زن، مشکلی بزرگ بود و او گاهی در قم نزد برادرش زندگی می‌کرد، گاهی در کبوده. نمی‌دانست در کجا ریشه بدواند.

قلمرو زبانی

متمکن: دارای امکانات، ثروتمند / به شمار می‌رفت: فعل
استادی / کبوده: نام روستا - فرآیند واجی / ریشه بدواند: بماند

قلمرو ادبی

ذوق لطیف: حس آمیزی / در کجا ریشه بدواند: کنایه از اینکه در کجا ساکن و ماندگار شود.



با این حال، او نیز مانند مادرم توکلی داشت که به او مقاومت و استحکام اراده می بخشید. از بحران های عصبی، که امروز رایج است و تحفه برخورد فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود. هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت. به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی بست که پیشامد ناگوار را فاجعه ای بینگارد و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.



قلمرو زبانی

توکل: در اصل یعنی واگذار کردن کارها به خداوند. در این جا یعنی تکیه گاهی معنوی، ایمان مملک به خدا / بهران: آشوب و آشفتگی، تغییر حالت ناگهانی / تفه: هدیه، ارمغان / بی شائبه: بدون آلودگی، بی عیب، بدون تردید و شک / مشیت: فواست / ناگوار: نافوشایند، تلخ و ناراحت کننده. / فاجعه: بلای سفت و حادثه ناگوار / روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد: همیشه امیدوار بود / مادرم توکلی داشت: توکل: مفعول

قلمرو ادبی

استعاره: یک روی زندگی: زندگی مانند سکه ای است که دو رو دارد. / کنایه: «روی زشت زندگی» کنایه از ناگواری های زندگی / دل نمی بست: کنایه از علاقمند نمی شد.

قلمرو فکری

او با توکل به خداوند و ایمانی که به او داشت می توانست بهران های فکری و روحی را به فوبی در خود از بین ببرد و به دنیای خانی وابسته نشود. زشتی دنیا را در کنار زیبایی های آن پذیرفته بود. پیام: ایمان به خداوند موجب پذیرش مشیت الهی می شود.

قلمرو زبانی

بفل : فساد است ، تنگ چشمی / نکبت : بدبختی ، فلاکت /
 عاری : فاقد ، بدون / عاری و آری : واژه های
 هم آوا / بر سر هم : روی هم رفته / متمرکز کرده بود :
 یک جا جمع کرده بود /

قلمرو ادبی

زندگی خود را متمرکز کرده بود : زندگی مبارز از وسایل
 زندگی (توصیه به قناعت)

بنابراین خاله ام با همه تمکنی که داشت، به زندگی درویشانه ای قناعت کرده بود، نه از
 بخل بلکه از آن جهت که به بیشتر از آن احتیاج نداشت. در خانه مشترکی که خانواده دیگری
 هم در آن زندگی می کردند، یک اتاق داشت. خانه کهن سالی بود و بر سر هم نکبت بار، عاری
 از هرگونه امکان آسایش. در همان یک اتاق زندگی خود را متمرکز کرده بود.



برای این خاله، من به منزلهٔ فرزند بودم. گاه‌به‌گاه به دیدارش می‌رفتم و کنار پنجره می‌نشستم و او برای من قصه می‌گفت. برخلاف مادرم که خشک و کم‌سخن بود و از دایرهٔ مسائل روزمره و «مذهبیات» خارج نمی‌شد، وی از مباحث مختلف حرف می‌زد؛ از تاریخ، حدیث، گذشته‌ها و همچنین شعر؛ حتی وقتی از آخرت و عوارض مرگ سخن می‌گفت، گفتارش با مقداری ظرافت و نقل و داستان همراه بود.

برای من قصه‌های شیرینی می‌گفت که او و مادرم، هر دو، آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند. از این مادر بزرگ (مادر پدر) زیاد حرف می‌زدند که عمر درازی کرده و سخنان جذابی گفته بود. به او می‌گفتند «مادرجون». ورد زبان‌شان بود: «مادرجون این طور گفت، مادرجون آن طور گفت.»

خشک: بی روح، انعطاف ناپذیر، به منزله: مانند، در حکم / مذهبیات: موضوعات مذهبی / عوارض: جمع عارضه. حادثه، پیشامد / ظرافت: زیرکی و مهارت، زیبایی، نکته سنجی و فنوش زبانی / جذاب: گیرا / زیبا / ورد: دعا، ذکر / او و مادرم هر دو: هر دو بدل است

قلمرو ادبی

کنایه: «خشک بودن» کنایه از «جدی بودن» / حس آمیزی: قصه‌های شیرین / ورد زبان بودن: کنایه از دائماً از چیزی حرف زدن / تشبیه: برای این خاله، من به منزله فرزند بودم.



قلمرو زبانی

غمگسار : غمفوار / گلستان و سعدی : بدل / کرسی : هم معنای
جدید پذیرفته هم معنای قدیم را مفظ کرده .

نخستین بار از زبان خاله و گاهی هم مادرم بود که بعضی از قصه‌های بسیار اصیل ایرانی را شنیدم و به عالم افسانه‌ها - که آن همه پررنگ و نگار و آن همه پزان و نرم است - راه پیدا کردم. علاوه بر آن، خاله‌ام با ذوق لطیفی که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی با شعر شاهکار آشنا نمود. او سواد چندانی نداشت؛ حتی مانند چند زن دیگر در ده، خواندن را می‌دانست و نوشتن را نمی‌دانست، ولی درجه فهم ادبی اش خیلی بیشتر از این حد بود. او نیز مانند دایی‌ام موجود «یک کتابی» بود؛ یعنی، علاوه بر قرآن و مفاتیح‌الجنان، فقط کلیات سعدی را داشت. این سعدی همدم و شوهر و غم‌گسار او بود. من و او اگر زمستان بود، زیر کرسی و اگر فصول ملایم بود، همان گونه روی قالیچه می‌نشستیم؛ به رختخوابی که پشت سرمان جمع شده بود و حکم پستی داشت، تکیه می‌دادیم و سعدی می‌خواندیم؛ گلستان، بوستان، گاهی قصاید. هنوز فهم من برای دریافت لطایف غزل کافی نبود و خاله‌ام نیز که طرف‌دار شعرهای اندرزی و تمثیلی بود، به آن علاقه چندانی نشان نمی‌داد.

قلمرو ادبی

کنایه : « که آن همه پررنگ و نگار و آن همه پزان و نرم است » کنایه از
فیال انگیز بودن - پر رنگ و نگار بودن افسانه : حس آمیزی / مپاز :
سعدی « مپاز از » آثار سعدی / تشبیه : این سعدی همدم و شوهر و
غمگسار او بود. / عالم افسانه : تشبیه / یک کتابی : کنایه از یک جنبه ای /
ذوق لطیف : حس آمیزی

قلمرو فکری

خود را فهم می‌کرد : پیام : انعطاف پذیر بودن مفاهیم اشعار
سعدی



سعدی که انعطاف جادوگرانه‌ای دارد، آن قدر خود را خم می‌کرد که به حد فهم ناچیز کودکانه من برسد. این شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی، معلم اول که هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار، چشم عقاب و لطافت کبوتر، هیچ خُفَره‌ای از خُفَره‌های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد... به هر حال، این همدم کودک و دستگیر پیر، از هفتصد سال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی زبان‌ها جریان داشته است.



قلمرو زبانی

انعطاف: سازش و نرمی نشان دادن، سازگار شدن با شرایط، فم شدن / شیخ: پیر، بزرگ / شاب: جوان هیبت: شکوه، عظمت / عُفَره: سوراخ، گودال / اضداد: جِ ضد، چیزهای مخالف / هیبت: ترس و هول، شکوه و عظمت / معلم اول: بدل / شوریدگی: عشق / تشریح: رین و شریعت، مقابل عرفان و طریقت هست، تشریح، داشتن رفتار و رعایت اعمال قانونمند و در پارچه‌بافان آئین‌های دینی و مذهبی است و برای همین گاه با طریقت و عرفان چندان هم سو نمی‌باشد. / خود را فم می‌کرد: سطح سفن را پایین می‌آورد.

قلمرو ادبی

تناقض (پارادوکس): شیخ همیشه شاب / تناقض (پارادوکس): پیرترین و جوان‌ترین شاعر / کنایه: «آنقدر خود را فم می‌کرد» کنایه از «در حد فهم هر سنی سفن می‌گفت» / «چشم عقاب و لطافت کبوتر» تشبیه و کنایه از «تیز بینی و نرمی» / تشبیه: عُفَره‌های زندگی / مانند هوا: تشبیه / هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر پرستار: تشبیه / عُفَره: استعاره از بفش / همدم کودک و دستگیر پیر: استعاره / فضای فکر: تشبیه بند

قلمرو زبانی

جبره : اتاق ، فانه / نظیر : مانند / ادراک : فهم /
 احدی : هیچ کس ، کسی

من در آن اتاق کوچک و تاریک با او آشنا شدم؛ نظیر همان حجره‌هایی که خود سعدی در آنها نشسته و شعرهایش را گفته بود. خاله‌ام می‌خواند و در حد ادراک خود معنی می‌کرد، قصه‌ها را ساده می‌نمود. این تنها، خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد. در زبان فارسی، احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می‌شنویم.

قلمرو ادبی

سفنش به سفن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه
 نباشد: پارادوکس

قلمرو فکری

این تنها خصوصیت سعدی است که سفنش به سفن
 همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد: سفنش «هل
 و ممتع» بود است. به ظاهر بسیار ساده است اما نمی
 توان مثل آن گفت



سراچه: فائده کوچک / آماس: ورع، برآمدگی / فوران: جوشیدن یا جوییدن
 آب از چشمه / قوز: برآمدگی غیر طبیعی پشت انسان، قوز می‌کردم: به
 شدت پشتم را خم می‌کردم / فرط: بسیاری، شدت / لکه می‌دویدم:
 باشوق هست و فیزکنان پیش می‌رفتم، یورتمه اسب و شتر

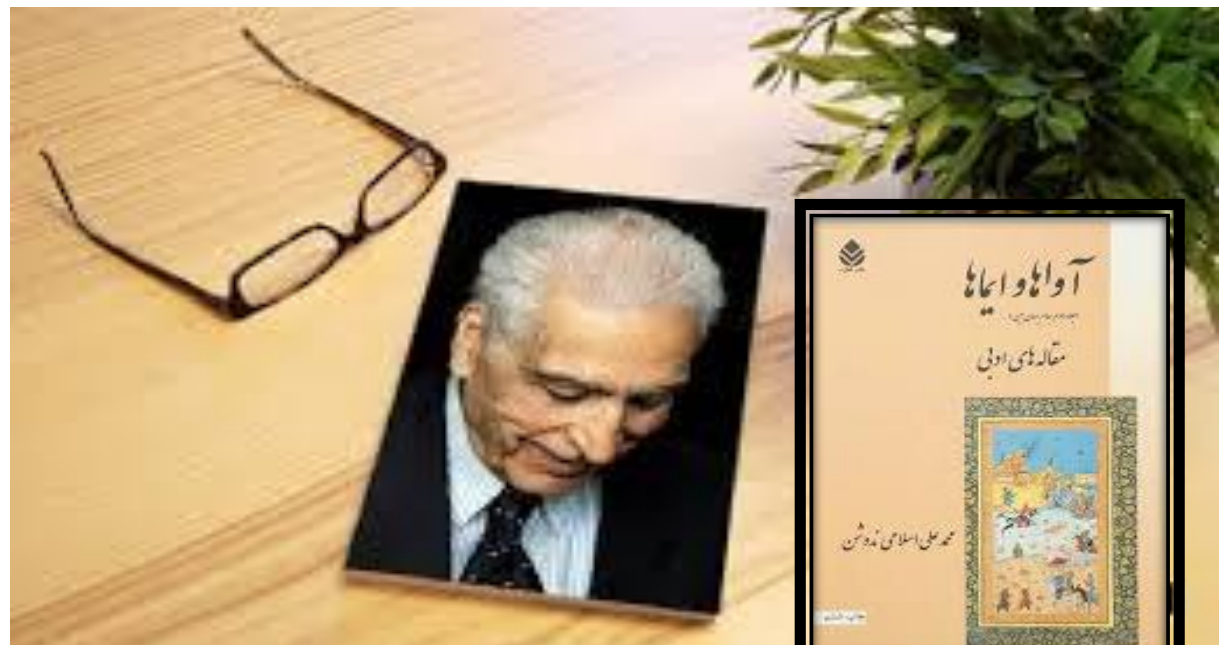
قلمرو ادبی

لبریز می‌شدم: استعاره مکنیه / سراچه ذهن: تشبیه / کنایه: «سراچه ذهنم
 آماس می‌کرد» کنایه از «معلوماتم زیاد می‌شد» / استعاره: فوران تفیل
 : تفیل به آبی تشبیه شده که فوران می‌کند / بر فوران تفیل راه رفتن:
 کنایه از عالم واقع خارج شدن و به عالم
 خیال رفتن

قلمرو فکری

گنجایش ذهنم زیاد می‌شد معمولاً گسترش می‌یافت.
 بیشتر از سر شوق راه می‌رفتم نه با پای ظاهر - بیشتر در عالم خیال بودم
 تا در دنیای واقعی

آن کلیات سعدی که خاله‌ام داشت، شامل تصویرهایی هم بود؛ چاپ سنگی با تصویرهای
 ناشیانه ولی گویا و زنده، و من چون این حکایت‌ها را می‌شنیدم و می‌خواندم و عکس‌ها را
 می‌دیدم، لبریز می‌شدم. سراچه ذهنم آماس می‌کرد. بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم تا
 بر روی دو پا. پس از خواندن سعدی، وقتی از خانه خاله‌ام به خانه خودمان باز می‌گشتم، قوز
 می‌کردم و از فرط هیجان، «لکه» می‌دویدم. کسانی که توی کوچه مرا این گونه می‌دیدند،
 شاید کمی «خل» می‌پنداشتند.



پالیز : باغ و بوستان

خاله‌ام نیز خوش وقت بود که من نسبت به کلام سعدی علاقه نشان می‌دادم؛ بنابراین با حوصله مرا همراهی می‌کرد. هر دو چنان بودیم که گویی در پالیز سعدی می‌چریدیم؛ از بوته‌ای به بوته‌ای و از شاخی به شاخی. معنی کلماتی را که نمی‌فهمیدیم، از آنها می‌گذشتیم. نه کتاب لغتی داشتیم و نه کسی بود که از او بتوانیم پرسیم. خوشبختانه دامنه کلام و معنی به قدر کافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت، مانع از برخورداری ما نگردد. اگر یک بیت را نمی‌فهمیدیم، از بیت دیگر مفهومش را درمی‌یافتیم؛ آزادترین گشت و گذار بود. از همان جا بود که خواندن گلستان مرا به سوی تقلید از سبک مسجع سوق داد که بعد، وقتی در دبستان انشای نوشتیم، آن را به کار می‌بردیم.

قلمرو ادبی

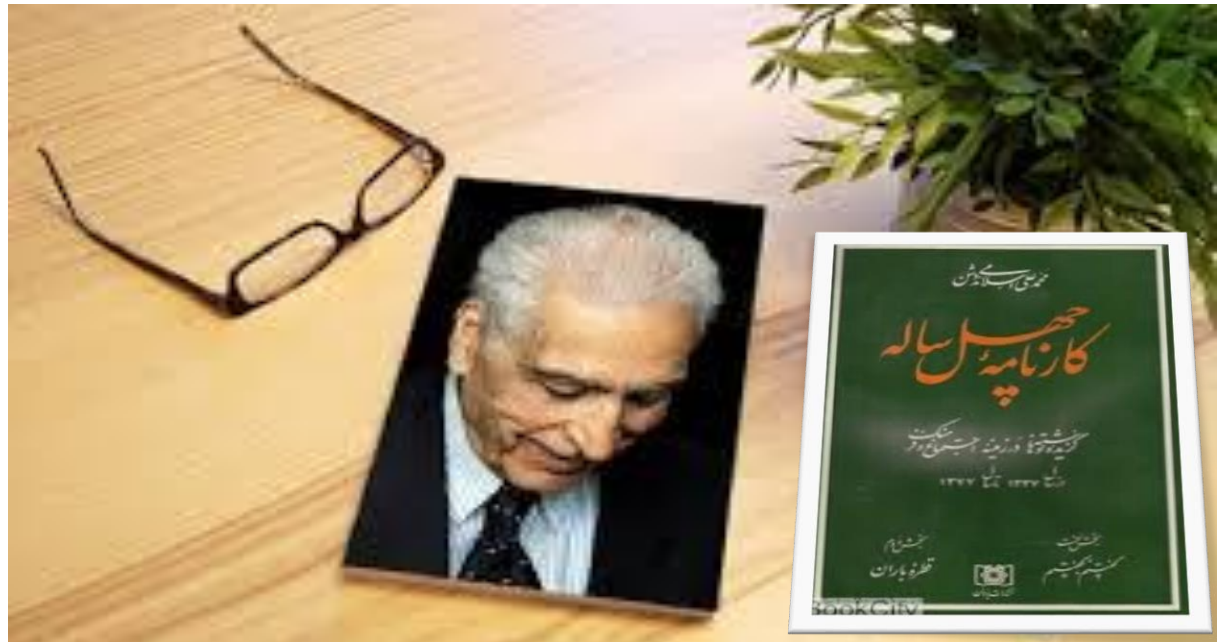
استعاره : « پالیز سعدی » استعاره از « آثار سعدی »

بوته : استعاره از حکایت و شعر / شافه استعاره از

بیت و جمله / می‌چریدم : کنایه از بهره مند شدم /

از بوته‌ای و از شافی به شافی : کنایه از تمام

اندیشه‌های سعدی بهره مند شدم



قلمرو زبانی

شیر آغوز: اولین شیر مادر پس از بدنيا آوردن فرزند / کورمال
 کورمال: با احتیاط راه رفتن نابینایان / سر خود: کسی که ناصبی
 ندارد و بدون مشورت کاری بکند، مستقل، خود مختار، رها
 و آزاد، مستبد و خود رای / تنهاوش: به تنهایی

از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی برای من به منزله شیر «آغوز» بود برای طفل که پایه
 عضله و استخوان بندی او را می‌نهد. ذوق ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پر توقع
 شد و خود را بر سکوی بلندی قرار داد. از آنجا که مربی کارآموده‌ای نداشتم، در همین کورمال
 کورمال ادبی آغاز به راه رفتن کردم. بعدها اگر به خود جرئت دادم که چیزهایی بنویسم، از
 همین آموختن سرخود و ره نوردی تنهاوش بود که:

قلمرو ادبی

سعدی: مجاز از آثار سعدی / به منزله شیر آغوز: تشبیه / قرار
 دادن ذوق بر روی سکوی بلند: تشفیص و کنایه از پر توقع و
 سیری ناپزیر بودن ذوق / کنایه: «به منزله شیر آغوز بود» کنایه
 از «مکرم می‌ساخت»



قلمرو زبانی

استسقا: آب فواستن، آب طلبیدن برای رفع تشنگی، نام
 مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد. / ار: مففف اگر /
 مگیر: مورد بازفواستن خرار مده

قلمرو ادبی

استسقا، بیابان: مراعات نظیر / واج آرای «س»
 استسقا: استعاره از لذت های دنیا

قلمرو فکری

اگر از روی حرص کاری کردم، مرا مورد مؤافزه خرار نده؛ من مانند انسانی
 بودم که در هوای گرم تابستان و در حال تشنگی شدید، آب سردی را دیدم
 و به سرعت به سوی آن دویدم. (نویسنده با تواضع می خواهد کاستی های
 احتمالی ابتدای نویسندگی خود و روی آوردن به این حرفه را توجیه کند.)

«به حرص از شربتی خوردم بگیر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا»

سنایی

روزها، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن



قلمرو زبانی

- ۱- مفاتیح (کلیدها) مستقر (ساکن، استقرار یافته) / متمکن (دارا، ثروتمند) ۲- قصهٔ اصیل - انعطاف باورانه - بمران های عصبی - منبع بی شائبه
- ۲- قصهٔ اصیل - انعطاف باورانه - بمران های عصبی - منبع بی شائبه
- ۳- معلم اول / پیرترین و جوان ترین شاعر زبان فارسی
- ۴- هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که فوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت : مفعول : فوب و بد / نهاد : او (فاله)
- پیشامد ناگوار را فاجعه ای بینگارد : مفعول : پیشامد ناگوار / نهاد : او (فاله)

قلمرو زبانی

- ۱ مترادف هر واژه را بنویسید.
- مفاتیح (.....)
- مستقر (.....)
- متمکن (.....)
- ۲ از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی دارند، بیابید و بنویسید.
- ۳ نمونه‌ای از کاربرد نقش تبعی «بَدَل»، در متن مشخص کنید.
- ۴ در بند دوم درس، در کدام جمله‌ها، «مفعول» دیده می‌شود؟ «نهاد» این جمله‌ها را مشخص کنید.

قلمرو ادبی

- ۱ کدام عبارت درس، به ویژگی سهل ممتنع بودن سبک سعدی اشاره دارد؟
- ۲ به بیت زیر از سعدی توجه کنید:
- هرگز وجود حاضرِ غایب شنیده‌ای؟ / من در میان جمع و دلم جای دیگر است
- همان طور که می‌بینید واژه‌های «حاضر» و «غایب»، هم زمان، به پدیده‌ای واحد نسبت داده شده‌اند و به بیان دیگر، غایب، صفت حاضر، واقع شده است.
- به نظر شما چنین امری ممکن است؟
- انسانی که حاضر است، نمی‌تواند غایب باشد؛ چون این دو صفت، متناقض‌اند؛ یعنی جمع

۱ کدام عبارت درس، به ویژگی سهل ممتنع بودن سبک سعدی اشاره دارد؟

۲ به بیت زیر از سعدی توجه کنید:

هرگز وجود حاضرِ غایب شنیده‌ای؟ من در میان جمع و دلم جای دیگر است
همان طور که می‌بینید واژه‌های «حاضر» و «غایب»، هم زمان، به پدیده‌ای واحد
نسبت داده شده‌اند و به بیان دیگر، غایب، صفت حاضر، واقع شده است.
به نظر شما چنین امری ممکن است؟
انسانی که حاضر است، نمی‌تواند غایب باشد؛ چون این دو صفت، متناقض‌اند؛ یعنی جمع

شدن آنها باهم ناممکن است؛ چون هر یک، وجود دیگری را نقض می‌کند؛ با این حال،
شاعر چنان آن دو را هنرمندانه، در کلام خود به کار برده است که زیبا، اقناع‌کننده و
پذیرفتنی می‌نماید. به این گونه کاربرد مفاهیم متضاد، آرایه «متناقض نما» (پارادوکس)
می‌گویند.

■ آرایه متناقض نما را در دو سروده «قیصر امین پور» بیابید.

الف) کنار نام تولنگ گرفت کشتی عشق بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی

ب) بارها از تو گفته‌ام از تو بارها از تو، بارها با تو

ای حقیقی‌ترین مجاز، ای عشق! ای همه استعاره‌ها با تو

□ ۱- این تنها فصوصیت سعدی نیست که سفنش به همه

شبيه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد

□ ۲- آرایه متناقض نما را در دو سروده «قیصر امین پور»

بیابید.

- الف) کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق

بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی.

آرامشی طوفانی «آرامش طوفانی نمی‌شود»

ب) بارها از تو گفته‌ام

بارها از تو بارها با تو

ای حقیقی‌ترین مجاز، ای عشق

ای همه استعاره‌ها از تو.

حقیقی‌ترین مجاز: «حقیقی، مجازی نمی‌شود» و مجاز یعنی آن

چه غیر واقعی است

- ۱- پر رنگ و نگار ، پرآن و ندم.
- ۲- الف) سراچه ذهنم آماس می کرد. معلوماتم زیاد می شد.
ب) از فرط هیجان لکه می دویدم. بسیار ذوق زده می شدم
- ۳- هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت.
انسانی مؤمن و معتقد بود و پذیرفته بود که تمام وقایع از خوب تا بد، همه به فواست پروردگار اتفاق می افتد. و همین اعتقاد، به او آرامش می داد.
- ۳- دربار ۵ ارتباط بیت پایانی و متن درس توضیح دهید.
- دکتر اسلامی ندوشن ، با فروتنی فطاهای خودش را در پیروی از سبک سعدی می پذیرد و این چسارت و گستافی را همانند شعر پایانی درس نتیج ۵ حرص و طمع می داند

قلمرو فکری

- ۱ نویسنده برای قصه های ایرانی چه ویژگی هایی را برمی شمارد؟
- ۲ معنی و مفهوم جمله های زیر را بنویسید.
 - سراچه ذهنم آماس می کرد.
 - از فرط هیجان لکه می دویدم.
- ۳ درک و دریافت خود را از عبارت زیر بنویسید.
هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت.
- ۴ درباره ارتباط بیت پایانی و متن درس توضیح دهید.